

محتسب را بنوازید که ز نجیرم کرد

ناصر فیض



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تال جامع علوم انسانی

بیان کنایه‌آمیز در ادبیات فارسی همواره یکی از شیوه‌های کارآمد و تأثیرگذار انتقال مفاهیم بوده است. شاعران و نویسندگان نکته‌پرداز با توجه به ظرافت‌ها و توانایی‌های زبان فارسی توانسته‌اند خالق زیباترین و پرمخاطب‌ترین آثار ادب فارسی باشند. سخن کنایه‌آمیز در آفرینش آنچه از آن به‌عنوان «طنز متعالی» یاد می‌کنیم، نقش بنیادین داشته است. تاریخ ادبیات فارسی سرشار از آثاری است که از این شیوه بیانی مدد گرفته‌اند. شاید با توجه به دغدغه‌های فراوان و با در نظر گرفتن کم‌حوصله بودن انسان امروز، نیاز به سخن غیر مستقیم و به عبارت دیگر بیان غیر جدی و تلطیف‌شده، منطقی‌تر به نظر بیاید. سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) بهانه‌ای شد تا نگاهی گذرا به آثار مکتوب حضرت ایشان

داشته باشیم؛ آثاری که - به‌ویژه در شعر امام - نشانه‌های درخشانی از سخن کنایه‌آمیز و طنز متعالی در آن‌ها وجود دارد؛ طنزی که با شیرینی و ملاحظت خاص خود، تأثیر ماندگارتری در ذهن مخاطب بر جا می‌گذارد. آشنایی با این شیوه بیانی، از زبان کسی که او را همواره به‌صراحت در گفتار - به جهت ارتباط مستقیم ایشان با مردم و مسائل کلان و سرنوشت‌ساز امت در کنار بار سنگین رسالت زعامت مردم - می‌شناسیم، بدون تردید سبب ایجاد شگفتی بیشتری خواهد شد. حضرت امام(ره) نه داعیه شاعری داشته‌اند و نه معرفی ایشان به‌عنوان کسی که بخش قابل ملاحظه‌ای از لحظه‌های فراغت خود را با دغدغه‌های شعر و شاعری می‌گذرانده، چیزی به شخصیت والای ایشان اضافه می‌کند. امام را می‌شناسیم به جهت عظمت و بزرگواری او که در هر نفس، تنها دغدغه‌اش خدا و هدایت خلق خدا بود نه چیز دیگر. شاید سخن گفتن از شعر و در این مقال بحث درباره حضور طنز در آثار آن بزرگوار، بتواند تعریفی شایسته‌تر از طنز ارائه دهد و توجه ما پدیدآورندگان آثاری از این دست را به این مهم جلب کند که نجابت و سلامت در گفتار، هیچ منافاتی با شیرینی و ملاحظت آن ندارد و بار دیگر به این فکر کنیم که در ارتباط با خلق خدا، چین بر پیشانی انداختن و ابرو در هم کشیدن شایسته موجودی به نام انسان نیست؛ موجودی که در تعریف او و بیان یکی از تمایزاتش با حیوان او را تنها موجودی دانسته‌اند که ضاحک و خندان است. شاداب بودن از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای خدا در ایجاد آن اصرار می‌ورزیده‌اند، در خرها و احادیث، از شوخی‌ها و بیان کنایه‌آمیز و شیرین پیامبران و امامان، بسیار نقل کرده‌اند. با این تفاوت که ایشان اگر سخنی بر زبان می‌رانده‌اند، جز در مسیر حق و رضایت خداوند نبوده است و هرگز کلامی که نمره آن رنجاندن دیگران باشد از آنان صادر نشده است. این سخن را از حضرت امام(ره) نقل کرده‌اند: «در جوانی سرگرم مفاهیم و اصطلاحات پرزرق‌وبرق شدم که نه از آن‌ها جمعیتی حاصل شد نه حال. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت. نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص‌الحکم حکمتی دست داده تا چه رسد به غیر این‌ها.»

این نگاه حضرت امام به حواشی جهان هستی، نشانگر نگاهی شهودی و دیدگاهی فراتر از اندیشه‌ها و تأملات این جهانی است. در این مختصر اگر سخنی از شیوه بیان حضرت امام رقم می‌خورد، بیشتر منظور آن است که شاید بتوانیم کاستی‌های نگاه خود را به گونه‌ای شایسته‌تر ترمیم کرده باشیم و آنچه را که باید، از سیره و روش الهی چنین مردانی بیاموزیم.

اشعار حضرت امام(ره) سروده‌هایی است سرشار از مفاهیم عرفانی و توحیدی و آرمان‌گرایانه. آنچه مسلم است امام هرگاه فرصت و فراغتی پیدا می‌کرده‌اند، با نگاهی که نتیجه دیدگاه شهودی بوده، با معبود سخن می‌گفته‌اند و سوز و گداز و راز و نیازی از سر تسلیم و بندگی با پروردگار خویش داشته‌اند و این همه به‌روشنی از بی‌تکلفی و ساده بودن شیوه بیان ایشان نمایان است؛

مضامین و مفاهیم گوناگونی که جز در واردات قلبی انسان نمی‌توان از آن‌ها سراغی گرفت. این اشعار گاهی سروده‌ای در نکوهش مدعیان ظاهر فریب و ریاکاران چندچهره است و گاه در شرح درد فراق و زمانی نتیجه به درد آمدن دل از ناپسامانی‌ها و ناهنجاری‌هایی است که انسان غفلت‌زده امروز با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند و گاه نیز تذکری است به خود و همه، تا مبدا خواب نسیان، انسان را فراگیرد و آدمی از خود بیگانه شود. امام خمینی در انتقاد و شکایت از عالمان بی‌عمل و فریب‌کاران به ظاهر درست، از همان زاویه‌ای می‌نگرد که خواجه شیراز نگریسته است، با این تفاوت که ایشان به پیروی از پیامبران و ابرار و ابدال به سلامت و نجابت در گفتار و صداقت در بیان توجه ویژه‌ای نشان می‌دهند و در سخن رندانه خویش جانب حقیقت را همواره حفظ می‌کنند تا مبدا کسی را - جز آنکه باید - از شیوه بیان خود برنجانند. تعابیر عرفانی اشعار امام با آنچه صوفیان و خدایپرستان حقیقی از

نجابت و سلامت در گفتار،
هیچ منافاتی با شیرینی و
ملاحظت آن ندارد و در ارتباط
با خلق خدا، چین بر پیشانی
انداختن و ابرو در هم کشیدن
شایسته موجودی به نام
انسان نیست

این مفاهیم و تعابیر استنباط و استدراک می‌کنند برابر است و در غالب آثار ایشان هر تعبیر عرفانی به مفهومی توحیدی و الهی و آنچه از ابزار این مفاهیم است دلالت دارد و جایی برای تعبیر و تفسیر غیر متعارف و دور از ذهن باقی نمی‌گذارد.

«همه در عید به صحرا و گلستان بروند

من سرمست ز میخانه کنم رو به خدا»

کلمه «میخانه» در این بیت جز باطن عارف کامل و نیز جز جایگاهی که در آن روی نیاز به درگاه معبود برده می‌شود نیست و زلال‌ترین مفهوم نمادین میخانه در اصطلاح عرفانی‌اش همین است و لاغیر. شیرینی و گواری و ملاحظت در گفتار، حتی در اشعار بسیار جدی و صرفاً عرفانی امام حضور خود را به رخ می‌کشد:

«یار امشب پی عاشق کشی است

من نگویم، ز خندگش بیداست!»

از نظر امام برای «مذهب رندان» آرایه‌هایی چون خرقة و خانقاه لازم نیست و درویش واقعی کسی است که از همه این ظواهر به دور باشد:

از نمونه‌های دیگر این گونه تعبیرها، بیتی است از - احتمالاً - فصیح‌الزمان شیرازی (اینکه عرض شد احتمالاً، دلیلش این است که در ادبیات فارسی چند سده اخیر، مرتب شاطر عباس صبوحی، فصیح‌الزمان می‌شود و بالعکس) «یار در کوی رقیب است و کنون منتظرم تا که از "خانه عقرب" قمر آید بیرون» وقتی جای همه‌چیز با هم عوض می‌شود، یعنی طنز، حالا باید مدرس، چیز بیاموزد!

«گر گذشتی به در مدرسه با شیخ بگو پی تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز» ترکیب‌ها و تعبیری که به تنهایی کنایه‌آمیز و طنز آفرین هستند در اشعار امام فراوان است، ترکیباتی نظیر:

دکه زهد، دغل‌بازی صوفی، رند می‌آلود، صوفی غدار، صوفیان محبوب! ورق پاره عرفان، خرقة شرک... در شعر امام کسی هدف قرار می‌گیرد که از معیارها و حدود مشخص اعتدال در رفتار، کردار، گفتار و پندار تخطی می‌کند. به عبارت دیگر این گونه اشعار از امام مصداق بارز «طنز متعالی و هدفمند و اصلاح‌گر» است؛ طنزی که نمونه‌های مشابه آن را در شعر رند شیراز می‌توان پیدا کرد. تأمل در برخی از ابیات طنزآمیز و سرشار از رمز و کنایه و اشاره در سروده‌های حضرت امام لذتی دارد که توجه شما را به نمونه‌هایی از آن‌ها جلب می‌کنیم:

شیخ محراب تو و وعده گلزار بهشت
غمزه دوست نشاید که من ارزان بدهم

با کاروان بگویند از راه کعبه برگرد
مایار را به مستی بیرون خانه دیدیم

تو و ارشاد من ای مرشد بی رشد و تباه
از بر روی من ای صوفی غدار برو

در حلقه درویش ندیدیم صفایی
در صومعه از او نشنیدیم ندایی

«خرقه و خانقه از مذهب زندان دور است آنکه دوری کند از این و از آن درویش است» در برخی از ابیات سروده‌های امام، آمیزه‌ای از طنز تلخ و شیرین وجود دارد که ویژه اشعار ایشان است:

«دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد» طنز و کنایه در برخی ادبیات گاه در جدی‌ترین شکل آن حضور پیدا می‌کند و حاصل آن نه لیخند است و نه حتی تبسمی کوتاه، اما نوعی وجد و شغف از شنیدن آن در مخاطب ظاهر می‌شود که از جنس ظریف‌ترین و لطیف‌ترین خنده‌هاست که مولانا از آن به «شکل دگر خندیدن» یاد می‌کند:

«مرشد از دعوت به سوی خویشتن بردار دست لالهت را شنیدستم ولی الا چه شد؟!» حضرت امام در گله و شکوه از رقیب یا تعبیری بسیار دلنشین، طنزی زیبا می‌آفرینند:

«از زهر جانگداز رقیبم سخن مگوی دانی چه‌ها کشیدم از این مار خالدار؟!» ترکیب مار خالدار با توجه به جایگاه رقیب در چشم عاشق و سابقه آن در شعر عاشقانه و عارفانه از طنزی شیرین و مستحکم برخوردار است که

دکه زهد، دغل‌بازی صوفی، رند
می‌آلود، صوفی غدار، صوفیان
محبوب! ورق پاره عرفان،
خرقه شرک... در شعر امام
کسی هدف قرار می‌گیرد که
از معیارها و حدود مشخص
اعتدال در رفتار، کردار، گفتار و
پندار تخطی می‌کند.



در پایان به دو سروده از اشعار امام(ره) اشاره می‌کنیم که حضرت امام در سرودن آن‌ها بدون شک، قصد و هدف شوخی و مطایبه داشته است، با وجود اینکه طنز به مفهوم متعارف آن در این دو اثر حضور و نمود بیشتری دارد اما هدفمندی آن در جهت اصلاح عدم توجه به هنجارها کاملاً مشهود است:

ای واژه! ترهات بس کن
تکرار مکررات بس کن!
ای عاشق شهرت ای دغل باز!
بس کن تو خزعبلات بس کن
گفتار تو از برای دنیاست
پیگیری مهملات بس کن
بردار تو دست از سر ما
تکرار مکررات بس کن!
تکرار مکررات بس کن!

قم بدکی نیست از برای محصل
سنگک نرم و کباب اگر بگذارد
حوزه علمیه دایر است و لیکن
خان فرنگی مآب اگر بگذارد
هیكل بعضی شیوخ قدس مآب است
عینک با آب و تاب اگر بگذارد
ساعت ده موقع مطالعه ماست
پینکی و چرت و خواب اگر بگذارد

سخن درباره ظرافت‌ها و باریک‌بینی‌های کلام امام خمینی(ره) مجالی گسترده‌تر می‌طلبد؛ امیدواریم که این مختصر انگیزه‌ای به دست داده باشد تا دیگر محققان (یعنی به جز ما!) آستین بالا بزنند و تحقیقاتشان را در چنین زمینه‌های مستعدی روی دایره بریزند. ناگفته‌ها بسیار است.

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد
از دم رند می‌آلوده مددکار شدم

بر در میکده با آه و فغان آمده‌ام
از دغل‌بازی صوفی به امان آمده‌ام

گوش از عربده صوفی و درویش ببند
تا به جانت رسد از کوی دل آواز سروش

از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد
جز حرف دل خراش، بس از آن همه خروش

آنان که به علم فلسفه می‌نازند
بر علم دگر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر، آخر
سرگرم شوند و خویشتن را بازند

این شیفتگان که در صراطند همه
جوینده چشمه حیاتند همه

حق می‌طلبند و خود ندانند آن را
در آب به دنبال فراتند همه

ماه رمضان شد می و میخانه برافتاد
عشق و طرب و باده به وقت سحر افتاد

بهار آمده دستار زهد پاره کنید
به پیش پیر مغان رفته استشاره کنید
سزد ز دانه انگور سبچه‌ای سازید
برای رفتن میخانه استخاره کنید